

رواناموز

رشد



وزارت آموزش و پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی



پیام خدا



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ♦ برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
- ♦ دوره‌ی سی و دوم ♦ اسفند ۱۳۹۴ ♦ شماره‌ی پی‌درپی ۲۷۷
- ♦ مدیر مسئول: محمد ناصری
- ♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
- ♦ عکاس: اعظم لاریجانی

♦ شورای برنامه‌ریزی:
مجید راستی، شهرام شفیعی، دکتر مهدی دوائی،
محمد کرام‌الدینی، محبت‌اله همتی

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

● صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱

● تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱ - ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

● وبگاه: www.roshdmag.ir

● پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

خوانندگان رشد نوآموز

شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به

مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

● نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

● تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۰۵۷۷۲

● شمارگان: ۱/۲۷۰/۰۰۰ نسخه

● چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

خوب، مثل باران

فاطمه (س) عزیزترین مردم
برای من است.

پیامبر اکرم (ص)



۱ این ماه، این روزها/ یادها

۲ خانه‌ی به‌هم ریخته ۳ اجاق

۴ پادشاه اخمالو و پری خوابالو ۶ مدرسه ترترش

۸ خبر خوش ۹ من هر دو را می‌بوسم

۱۰ شعر (سؤال‌ها، جواب‌ها)

۱۲ داستان‌های یک خطی دو خطی

۱۳ عجیب اما شدنی!

۱۴ جشن تولد ۱۶ انیماتور

۱۸ شاخ دیو

۲۰ لطیفه/ معرفی کتاب

۲۲ خط ۲۳ پس باید...

۲۴ بچه‌های زرنگ ۲۵ سؤال‌های بی‌جواب

۲۶ آب پاک و سالم

۲۸ نمایش من لباس و نقاشی‌ام

۳۰ بازی و سرگرمی/ من و جانوران ۳۳ تلافی

کارنسانان داستان:
طاووس ایمن، کور ژوروت،
هدا خدادی، یگانه مرادی لایه،
جعفر نوزندمجان، عزت‌الله‌اروندی،
احمد شهمدانی

کارنسانان شعر:
ناصر کشاورز، مه‌ری ماه‌تی،
سعیده موسوی‌زاده، طیبیه‌سماواتی،
عزت‌الله‌اروندی، علی بابا جانی،
روجا صدقاتی



یادها

سفره پهن بود: امّا امام لب به غذا نمی‌زدند. بچه‌ها فکر کردند اتّفاقی افتاده. تا این‌که همسر امام آمد و سر سفره نشست. امام هم شروع کردند به غذا خوردن! ایشان همیشه تا آمدن همسرشان صبر می‌کردند.

○ علی باباجانی

تقویم اسفندماه

۳ و ۲۳ اسفند: شهادت حضرت فاطمه (س) در این ماه قرار دارد. حضرت فاطمه (س) دختر حضرت محمّد (ص) است.

پیامبر می‌فرمود حضرت فاطمه «مادر پدرش» است؛ چون مثل یک مادر از پدر مراقبت می‌کرد و دلسوز پیامبر بود. بعد از رحلت پیامبر، عده‌ای با حمله به خانه‌ی حضرت فاطمه (س) باعث بیماری و سپس شهادت این بانوی بزرگوار شدند.



۱۴ اسفند: این روز، روز احسان و نیکوکاری است؛ یعنی روزی که با کمک به یکدیگر شادی سال نو را با هم تقسیم می‌کنیم.



۱۵ اسفند: روز درختکاری؛ دنیای ما بدون درخت اصلاً قشنگ نیست.

پس باید برای حفظ این زیبایی، هر سال در این روزها درختان جدیدی بکاریم.

تصویرگر: حدیثه قربان



تصویر گر: حدیثه قربان

خانه‌ی به هم ریخته

مامان بعضی روزها وقت نمی‌کند غذای گرم برایمان درست کند و شب‌ها آنقدر خسته است که جلوی تلویزیون خوابش می‌برد. فکر کنم بهتر است فردا که من در خانه‌ام، به مامان کمک کنم تا زودتر خانه‌تکانی تمام شود و او کمتر خسته شود.

افسانه موسوی گرمارودی

خانه‌ی ما خیلی به هم ریخته است. فرش‌ها را داده‌ایم که بشویند. دو تا از پرده‌ها را هم در آورده‌ایم. بیشتر وسایل آشپزخانه به جای این که توی کابینت‌ها باشند روی زمین هستند و بوی مواد شوینده و صابون همه‌ی خانه را پر کرده است.

اجاق

ناصر کشاورز

افتاد روی بام ما
یک پرتقال زرد و چاق
قل خورد توی دودکش
یک راست آمد در اجاق

شکر خدا آن شب اجاق
خاموش و سرد سرد بود
حالا میان سینه اش
یک پرتقال زرد بود

با این دل شیرین و گرد
حس کرد باید نو شود
دیگر تمام عمر خود
یک چوب هم آتش نزد

تصویر گر: سحر حق گو



● عزت‌اله الوندی

توی آب‌پاش می‌چلاند و آن را برمی‌داشت و به گل‌های رنگارنگ آب می‌داد. قطره‌های اشکش از آن بالا سُر می‌خوردند پایین و باران می‌شدند. نگاهی به ساعتش می‌انداخت و تندی می‌رفت روی تخت‌خواب مخمل ستاره‌ای‌اش می‌خوابید. پری در روز فقط یکی، دو ساعت بیدار بود. برای همین به او می‌گفتند: «پری خوابالو». روزی از روزها که پری خوابالو روی تخت ابری‌اش دراز کشیده بود، با سروصدا از خواب بیدار شد. یک

یکی بود یکی نبود. روی گنبد کبود، توی یکی از هفت آسمان، روی ابرهای تپل مُپل، یک پری زندگی می‌کرد. پری قشنگی که لباس توری بلند داشت. لب‌هایش خندان بود و چشم‌هایش رنگ دریا و صدایش، مثل چهچه‌ی قناری زیبا بود. تنگ غروب که دلش می‌گرفت، می‌زد زیر آواز و حالا نخوان، کی بخوان؟! بعد اشک‌هایش گوله گوله می‌ریخت روی بالش ابری‌اش. بعد بلند می‌شد، بالشش را

صورت گرد و قلنبه‌ی قرمز نگاهش می‌کرد.

پری گفت: «سلام. من پری‌ام. پری خوابالو.»
صورت گرد و قلنبه چیزی نگفت. فقط اخمش بیشتر شد.
پری ادامه داد: «ببخشید شما؟... از کجا آمده‌اید؟»
صورت گرد و قلنبه، لبش را که یک لبخند وارونه
رویش بود، برچید و گفت: «من پادشاهم؛ پادشاه اخمالو.
این جا قلمرو من است. آمده‌ام سرکشی.»
پری لپش سرخ شد و گفت: «خیلی خوش آمدید. کاش
خبر می‌دادید. بفرمایید استراحت کنید.»
پادشاه اخمالو که دُمش گیر کرده بود به ابرها با اخم
بیشتری گفت: «من خوبم.»

و تا پری راه افتاد به سمت او، غُر زد: «نزدیک نشو!»
پری خوابالو غصه‌اش گرفت. با خودش گفت: «بعد این
همه سال، بالاخره یکی آمد که با او حرف بزنم، آن وقت
این جووری بد اخم و عصبانی است!»
یک دفعه هو هو صدای باد آمد. پادشاه اخمالو با
ترس و لرز گفت: «این صدای دشمن من است. لطفاً
قایم کن!»

پری خوابالو خندید: «کی؟ باد؟ آن بیچاره که کاری به
کار کسی ندارد.»

پادشاه اخمالو که حسابی ترسیده بود، گفت: «من دروغ
گفتم. من پادشاه نیستم. یک بادکنکم... دوست داشتم پیام
به آسمان؛ ولی نه تا این جا. می‌خواهم برگردم پایین.»
پری خوابالو گفت: «نترس دوست من! من مراقب تو
هستم. حالا بخواب تا فردا فکری کنم.»

صبح که آفتاب بالا آمد. بادکنک بیدار شد و با ترس به
اطرافش نگاه کرد. پری خوابالو، نخش را بسته بود به بالش
ابری‌اش. خیال بادکنک راحت شد و آرام گرفت.
پری خوابالو چشم‌هایش را باز کرد. خمیازه‌ای کشید
و گفت: «سلام بر جناب پادشاه اخمالو!... تو گفتی

می‌خواهی برگردی خانه؟»

بادکنک گفت: «تو گفتی می‌توانی کمکم کنی.»
پری خوابالو فکر کرد با رفتن بادکنک، دوباره تنها
می‌شود و دلش می‌گیرد. گفت: «می‌توانم؛ اما تو اگر
برگردی زمین می‌میری.»

بادکنک با تعجب گفت: «چرا می‌میرم؟»
پری گفت: «چون باید بادت را خالی کنیم.» و با من و
من ادامه داد: «نمی‌خواهی پیش من بمانی؟»
بادکنک غمگین شد: «اگر هم بمانم، مریض می‌شوم و
می‌میرم. هوای این جا قلبم را فشار می‌دهد.»

پری خوابالو با دقت به بادکنک نگاه کرد. راست
می‌گفت. رنگش کمی پریده بود. فکر کرد و فکر کرد و
لحظه‌ای بعد نخ بادکنک را رها کرد. بادکنک رفت بالا؛ اما
نه آن قدر که دست پری به او نرسد. نخ را گرفت و دور
انگشتش پیچید. با خودش گفت: «اگر ولش کنم می‌رود
تا ستاره‌ها..» او را محکم بغل کرد و گفت: «من تو را به
خانه‌ات برمی‌گردانم.»

آفتاب به وسط آسمان رسیده بود. بادکنک داشت به
زمین برمی‌گشت. پری خوابالو گردنبند درخشانش را از
گردنش باز کرده بود و به دُم بادکنک بسته بود. با انگشتش
اخم بادکنک را هم پاک کرده بود و به جای آن، یک لبخند
قشنگ گذاشته بود. وقتی پری خوابالو بادکنک را ول
کرده بود، این بار بادکنک بالا نرفته بود، سنگینی گردنبند
درخشان پری، او را آرام آرام پایین و پایین تر برده بود.

پری خوابالو او را نگاه کرد که دور و دور و دورتر
می‌شد. آفتاب داشت غروب می‌کرد. پری خوابالو
رخت خوابش را پهن کرد؛ اما پیش از آن که بخوابد، به
غروب نگاه کرد که هم‌رنگ بادکنک بود. دوباره گریه‌اش
گرفت. قطره‌های اشکش باران شد و بر زمین بارید.

مدرسه تترش

بعد ترش

۱: **اولش:** کسی مدرسه نمی رفت. چون مدرسه‌ای وجود نداشت.



دومبا دومبا! هنوز که مدرسه اختراع نشده، کاری نداریم، بگذار بخوابیم مامان!

گامبی گومبا! شماها چه قدر می خوابید؟! صبح شده، بیدار شوید.

۲: **بعدش:** انسان‌ها با نگاه کردن دقیق به کوه، درخت، دریا و حیوانات چیزهایی یاد می گرفتند.



من آن قدر از درخت چیز یاد گرفته‌ام که خودم تبدیل به درخت شده‌ام!

من که دارم از مورچه‌ها درس علوم یاد می گیرم.

چه کار دارید می کنید؟ معلوم است؟!

۳: **بعد ترش:** فقط بچه‌های شاهان و ثروتمندان اجازه داشتند درس بخوانند.

۴: **بعد ترش:** پدر و مادرها مثل معلم‌ها در خانه چیزهایی به بچه‌ها یاد می دادند.



آخه تنهایی که درس خواندن کیف نمی دهد استاد!

کجارتی شاهزاده؟! چرا به درس گوش نمی دهی؟!



بچه‌های عزیز! درسمان را شروع می کنیم. درس امروز ما درباره‌ی «راستگویی» است.

بابا! بابا!... آن خواهر کوچیکه همه‌اش گریه می کند! من نمی شنوم شما چه می گوئید؟!

بابایی! این داداش بزرگتره از آن تنبل هاست. همه‌اش خمیازه می کشد.

اووو... اووو... اووو...

❁ بعد تر تر ترش: مدرسه‌ها درست شدند. اما خیلی شلوغ بودند.



❁ الانش: مدرسه‌ها امکانات زیادتری دارند.

❁ بعد تر تر ترش: مکتب‌خانه‌ها درست شدند و همه می‌توانستند در آن‌ها درس بخوانند.



❁ بعد تر تر تر ترش: به دخترها هم اجازه دادند تا درس بخوانند.



به نظر تو بعداً مدرسه‌ها چه شکلی می‌شوند؟ اول بنویس. بعد، شکلش را نقاشی کن و برای رشد نوآموز بفرست.
❁ بعداً تر تر تر تر ترش:

خبرِ خوش

● مجید ملامحمّدی

امروز که به دیدن حضرت زهرا^(س) رفتم، از ایشان یک سؤال مهم پرسیدم. من و همسر حضرت محمّد^(ص) و خانواده‌اش را خیلی دوست داریم.

وقتی ایشان را دیدم، مثل همیشه دلم از آرامش و امید پُر شد. به ایشان سلام کردم. حضرت زهرا^(س) با مهربانی و خوش‌رویی مثل همیشه با من احوال‌پرسی کرد و به سلام من جواب داد.

من گفتم: «ای دختر پیامبر خدا، همسر من خیلی خوش حال شدم. زود به خانه برگشتم تا این خبر خوش را به همسرم برسانم.»

خانندان شما را دوست دارد. او من را فرستاده تا از شما پرسیم: «آیا در روز قیامت به بهشت می‌رود؟»

حضرت زهرا^(س) نگاهم کرد و جواب داد: «به همسرت بگو اگر به سفارش‌های ما، که از جانب خداست عمل کند و کارهایی را که خداوند از او خواسته انجام بدهد، به بهشت می‌رود.»

خیلی خوش حال شدم. زود به خانه برگشتم تا این خبر خوش را به همسرم برسانم.

من هر دو را می‌بوسم

● غلامرضا حیدری ابهری

طاه‌ها گفت: «مامان جان! چرا طاهره را بوسیدی؟ او که فوتبال بازی نکرده؟!»
 مامان گفت: «چون یاد این داستان افتادم که مردی پیش پیامبر یکی از دو فرزند خود را بوسید و دیگری را نبوسید. پیامبر (ص) نصیحتش کرد و فرمود بین آن‌ها عدالت را رعایت کند!
 من هم می‌خواهم در بوسیدن عدالت را رعایت کنم.»

بازی فوتبال تمام شد و طاه‌ها به خانه برگشت. توپش را توی حیاط گذاشت و وارد اتاق شد. مادر کنار طاهره نشسته بود. طاه‌ها هم کنار مادر نشست و گفت: «ما دو، هیچ مسابقه را بردیم.»
 مادر گفت: «خسته نباشی پسر! مبارک است.» بعد هم سرش را خم کرد و پیشانی طاه‌ها را بوسید. بعد هم طاهره را بوسید.»



شپه‌کلی ما

● سعیده موسوی زاده

زمین سیاره‌ی ماست
زمین شکل سر ماست
درون آن همیشه
پُر از راز و معماست

سر ما مغز دارد
ولی او هسته دارد
گمانم فکر خود را
در آن جا می‌گذارد

زیادی فکر دارد
که گاهی در فشار است
سرش آتشفشانی
به حال انفجار است



برف

○ پروانه (لعیا) شیرازی

من همیشه خیال می کردم
آسمان هم شبیه انسان است
مثل ما گریه می کند گاهی
اشک او هم به شکل باران است

صبح امروز پا شدم دیدم
آسمان رنگ دیگری دارد!
دیدم از چشم های او دارد
اشک های سفید می بارد!



سایه‌ی بزرگ

طاهره ایبد



سایه‌ام خیلی بزرگ است. ظهرها که هوا خیلی گرم است، خودش را کف پاهاى من قایم می‌کند تا آفتاب به او نخورد.

باربر!

یگانه مرادی لاکه

چرخ چرخ دستی مامان شکست. مامان گفت: «وای حالا چه طوری این همه بار را به خانه ببریم؟» من ماشین اسباب بازی‌ام را جای چرخ دستی مامان گذاشتم و گفتم: «با این کامیون!»

تصویرگر: سولماز جوشقانی



عجیب ما شدنی!

● مجید عمیق



(برای انجام این آزمایش حتماً از یک بزرگ‌تر کمک بگیرید.)

وقتی شما فوت می‌کنید جریان هوا از کناره‌های بطری عبور می‌کند و در پشت بطری خلاء به وجود می‌آید (خلأ یعنی فضایی که هوا ندارد). بنابراین هوا از طرف شمع به این سمت که خلاء است هجوم می‌آورد. در نتیجه شعله‌ی شمع را هم خاموش می‌کند.

وسایل مورد نیاز: شمع، جاشمعی، کبریت، بطری شمع را روشن کنید و در جاشمعی بگذارید. بطری خالی را بین دهانتان و شمع قرار دهید. حالا فوت کنید تا شمع خاموش شود. شمع با وجود آن‌که بطری بین شما و شمع قرار دارد خاموش می‌شود. چرا؟



● تصویر گر: سام سلجاسی

جشن تولد

نویسنده: احمد شهدادی
طرح و اجرای عروسک‌ها: نجمه قاسم‌زاده عقیبانی



صحنه: دیوار خانه‌ای در باغ. دو سمندر یکی زرد و دیگری نارنجی روی دیوار دراز کشیده‌اند.

(زرد سمندر جلو می‌آید)

زرد سمندر: اما چرا توی شیشه است؟!

نارنجی: خوب حتماً میهمان ویژه است.

زرد سمندر: آخه آبجی، یک سمندر، در مهمانی آدم‌ها!! حتماً او را گرفته‌اند که توی شیشه است! تا بلایی سرش نیآورده‌اند باید نجاتش بدهیم. (زرد سمندر همین‌طور که فکر می‌کند، مدت کوتاهی ثابت و بی‌حرکت می‌ایستد.)

نارنجی: داداش، داداش!

زرد سمندر: فهمیدم! من خودم را پرت می‌کنم به طرف شیشه تا تو جھشان جلب شود. بعد تو شکلک در بیاور، تا من امپراتور را نجات بدهم. زود باش (صدای برخورد زرد سمندر به شیشه، نارنجی شکلک در می‌آورد. صدای شیشه و جیغ آدم‌ها، امپراتور سمندری که عینک به چشم دارد، به همراه زرد سمندر روی دیوار می‌آیند. نارنجی همچنان در حال شکلک در آوردن است.)

زرد سمندر: بس است! بس است. (نارنجی متوجه نجات امپراتور می‌شود)

امپراتور: آخ! نزدیک بود بمیرم!

نارنجی: آن‌جا چه کار می‌کردی؟!

امپراتور: رفتم برایتان کیک بیاورم، با هم تولد بگیریم. آن‌ها من را گرفتند و توی شیشه انداختند.

نارنجی: ولی امروز که تولد ما نیست!

نارنجی: آئی آئی! از تنبلی خسته شدم.

زرد سمندر: کدام تنبلی، این آدم‌ها اگر گذاشتند چند ساعت استراحت کنیم، از بس سر و صدا می‌کنند. (صدای آدم‌ها؛ تولد، تولد، تولد مبارک) به خاطر یک آدم، این همه ذوق کردن ندارد. وقتی یک دسته از ما به دنیا می‌آیند با این که فقط هزارتا از ما توی دنیا باقی مانده، این همه سر و صدا راه نمی‌اندازیم.

نارنجی: داداش این‌ها دارند چی می‌خورند؟

زرد سمندر: کیک! هوس کردی آبجی؟! این‌ها از این هله‌هوله‌ها زیاد می‌خورند. مثل ما نیستند که همیشه خوراکی‌هایمان سالم است.

نارنجی: ولسی کیکشان خیلی خوشگل است. خال‌خال‌های زرد هم دارد. مثل تو.

زرد سمندر: از این آدم‌ها بدم می‌آید. چه قدر از ما حیوانات تقلید می‌کنند.

نارنجی: آئی آئی! نگاه کن! ناقلا، امپراتور هم دعوت بوده. نگاه کن.



امپراتور: وقتی که کیک هست، تولد هم هست.
بیایید این را از آن جا برداشتم (نگه‌ای از کیک را
که آورده سه قسمت می‌کند).
نارنجی: تولد، تولد، تولد، تولد مان مبارک!

سمندر لرستان: یکی از زیباترین گونه‌های
سمندر است. این جانور از حشره‌ها، تخم
آن‌ها و از کرم خاکی و بندپایان کوچک
تغذیه می‌کند. امروزه به خاطر بی توجهی به این
جانور تنها حدود هزار تا از آن‌ها باقی مانده‌اند!

الگوها را روی پارچه یا کاغذ
ببندازید و ببرید. بعد با
چسب یا نخ و سوزن به هم
وصل کنید.

جای انگشت

جای انگشت

نارنجی

زرد سمندر





آنیاتور

● شیدا میرزایی

انیمیشن مورد علاقه‌ی تو چیست؟ تا حالا فکر کرده‌ای انیمیشن‌ها چه‌طور ساخته می‌شوند، یا چه کسانی آن‌ها را می‌سازند؟ به کسانی که انیمیشن‌ها را می‌سازند، «انیماتور» یا انیمیشن‌ساز می‌گویند. حتماً می‌گویید چه اسم سختی! خانم مبارکی در این باره به ما توضیح داده‌اند.

– خانم فاطمه مبارکی! انیمیشن یعنی چه؟ چرا بزرگ‌ترها به «کارتون» می‌گویند «انیمیشن»؟
* «انیمیشن» یعنی به حرکت در آوردن اشیاء یا همان پویانمایی. انگار که بخواهیم به آن‌ها جان بدهیم.

– به چه کسی می‌گوییم انیماتور؟
* یک فیلم انیمیشن در چند مرحله ساخته می‌شود. اول، نویسندگان داستان را می‌نویسند و شخصیت‌هایی را به وجود می‌آورد. (به آدم‌ها یا حیوانات و اشیایی که در داستان





هستند، شخصیت داستانی گفته می‌شود.) بعد نوبت آن است که شخصیت‌ها را به حرکت درآورند. این کار را انیماتور انجام می‌دهد. برای این کار، هم می‌تواند از رایانه استفاده کند و هم شکل‌ها را با دست طراحی کند.

※ مراحل ساخت یک انیمیشن خیلی طولانی است. برای هر یک ثانیه فیلم انیمیشن، باید بین ۸ تا ۲۴ عدد نقاشی کشید تا با پشت سر هم قرار دادن آن‌ها، متحرک به نظر برسد؛ یعنی برای یک دقیقه انیمیشن بین ۴۸۰ تا ۱۴۴۰ تصویر لازم است. البته غیر از مرحله‌های نوشتن داستان و صداگذاری. پس یک انیمیشن ۵ دقیقه‌ای، اگر با سرعت خوبی ساخته شود، گاهی بین ۶ ماه تا یک سال طول می‌کشد.

هستند، شخصیت داستانی گفته می‌شود.) بعد نوبت آن است که شخصیت‌ها را به حرکت درآورند. این کار را انیماتور انجام می‌دهد. برای این کار، هم می‌تواند از رایانه استفاده کند و هم شکل‌ها را با دست طراحی کند.

چند جور انیمیشن داریم؟

※ انیمیشن دو دسته است: دو بُعدی و سه بُعدی. زمانی که نقاشی‌ها یا عکس‌ها را پشت سر هم قرار می‌دهند، انیمیشن دو بُعدی است. مثل انیمیشن «تام و جری» و «پلنگ صورتی».

انیمیشن سه بُعدی هم به انیمیشن‌های عروسکی و خمیری و رایانه‌ای گفته می‌شود؛ مثل «پت و مت» و بسیاری از انیمیشن‌های دیگر که امروزه می‌بینید.

آیا بچه‌ها هم می‌توانند انیمیشن بسازند؟

※ البته که می‌توانند. بچه‌ها می‌توانند به کمک اسباب‌بازی‌هایشان یا با استفاده از خمیر و به حرکت در آوردن اشیا و نقاشی‌های خود و با استفاده از داستان‌هایی که در ذهن دارند، انیمیشن ساده بسازند.

بهرتر است بچه‌ها فیلم‌های انیمیشنی ببینند که برای گروه سنی آن‌ها مناسب است و برای این‌که انیماتورهای خوبی بشوند، به محیط اطرافشان خوب نگاه کنند.

آیا ساختن یک انیمیشن خیلی زمان می‌خواهد؟ مثلاً ساختن یک انیمیشن ۵ دقیقه‌ای چه قدر طول می‌کشد؟





○ جعفر توزنده‌جانی

زودباش آب بده تا آسیاب راه بیفتد؛ گندم مردم آرد شود، شاخ من هم درست شود.»
 رودخانه گفت: «من که از خودم آب ندارم. باید بروی بالای کوه و به ابرها بگویی باران ببارند.»
 دیو دوان دوان رفت تا به بالای کوه رسید؛ اما از ابرها خبری نبود. ناراحت و غمگین شاخ به دست نشسته بود که باد از راه رسید و گفت: «آهای دیو! چرا زانوی غم بغل کردی؟»
 دیو ماجرا را تعریف کرد. باد گفت: «این که ناراحتی ندارد. الان می‌روم برایت ابر می‌آورم.»
 باد رفت و سریع با ابری سیاه و باران‌زا رسید. ابر شُرشر بارید و رودخانه پر آب شد. دیو برگشت پیش آسیابان و

یک روز دیوی از کوه افتاد و شاخش شکست. دیو شاخش را برداشت و رفت تا کسی را پیدا کند که بتواند شاخش را سرجایش بگذارد؛ اما توی ده راهش ندادند. رفت و رفت تا بیرون ده به یک آسیاب رسید. آسیابان پیر بیرون آسیاب زانوی غم بغل کرده و نشسته بود. دیو گفت: «آهای آدمیزاد! زود شاخم را درست کن وگرنه می‌خورم.»
 آسیابان با این که ترسیده بود خودش را نباخت و گفت: «باشد درست می‌کنم؛ اما اول باید گندم مردم را آرد کنم. آب ندارم. برو به رودخانه بگو آب بدهد، من هم شاخ را درست می‌کنم.»
 دیو دوان دوان پیش رودخانه رفت و گفت: «آهای رودخانه!

ناراحت و غمگین گفت: «حالا چه کار کنم؟ کی تا به حال دیو یک شاخ دیده؟!»
آسیابان گفت: «الان کاری می‌کنم که دیگر دیو یک شاخ نباشی.»

بعد ازّه را برداشت و خرت خرت آن یکی شاخ دیو را برید و گفت: «حالا دیگر هیچ شاخی نداری. به ده خودتان هم نمی‌خواهد بروی پیش خودم بمان و کار کن. چون من پیرم و دیگر نمی‌توانم آسیابان باشم.»
دیو که از نان و پنیر و چایی آسیابان خیلی خوشش آمده بود همان‌جا ماند و دیو آسیابان شد.

● تصویر گر: عاطفه شفیعی راد

گفت: «حالا شاخم را درست کن!»
آسیابان گفت: «بیا کمک کن گندم‌ها را آرد کنیم. بعد شاخ را درست می‌کنم.»
دیو شاخش را گوشه‌ای گذاشت و مشغول کار شد. تا غروب کار کردند و هر دو خسته شدند. آسیابان چایی درست کرد و با هم نان و پنیر و چایی خوردند. دیو گفت: «عجب نان و پنیری! حالا کی شاخم را درست می‌کنی؟»
آسیابان گفت: «هر وقت تمام گندم‌ها آرد شد.»

دیو سه‌روز پیش آسیابان ماند و به او کمک کرد. روز سوم گفت: «حالا نوبت درست کردن شاخ من است.»

اما هر چه گشت شاخش را پیدا نکرد که نکرد. انگار شاخ آب شده بود و رفته بود توی زمین. دیو

لطیفه

علیرضا شفیعی فر

مادر: دخترم، این چتر را تازه برای خریدم بودم.
چرا آن را سوراخ کرده‌ای؟
دختر: برای این که بتوانم از زیر آن آسمان را ببینم و
بفهمم کی باران بند می‌آید!



دانش آموزان: آقا اجازه! می‌شود برای فردا مشق ننویسیم؟!
معلم: اگر به یکی از سؤال‌های من جواب درست دادید، می‌توانید
مشق‌هایتان را ننویسید.

علی! بگو ببینم، چند لیتر آب برای پر کردن اقیانوس آرام لازم است؟
علی: نمی‌دانم آقا!

امیر بلند شد و یک سکه‌ی ۲۰۰ تومانی روی میز معلم گذاشت، بعد سر جایش نشست.
معلم: این سکه ۲۰۰ تومانی مال چه کسی است؟
امیر: مال من است آقا! من به سؤال شما درست پاسخ دادم؟! پس دیگر مشق نمی‌نویسم!



● کتاب های خواندنی



نام کتاب: کفش توری، گل بلوری
سروده‌ی افسانه شعبان نژاد
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۱۱۵



نام کتاب: قصه‌های تصویری از
جوامع الحکایات
به روایت: حسین فتاحی
ناشر: انتشارات قدیانی
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۱۰



نام کتاب: من از تو بهترم
مترجم: مهشید مجتهدزاده
ناشر: انتشارات امیرکبیر
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۷۵۷۵

اسفند ۱۳۹۴

اولی: داری با گریهات مار و پله بازی می‌کنی؟
دومی: بله.

اولی: عجب حیوان باهوشی.
دومی: نه بابا! آن قدرها هم باهوش نیست.
همیشه من برنده می‌شوم.



تصویرگر: مهشید رجایی

اولی: چرا فیل‌ها بزرگ و خاکستری و چروکیده هستند؟

دومی: خب اگر قرار بود که کوچک و سفید و صاف باشند که دیگر فیل نبودند. اسم‌شان می‌شد قرص مسکن!



بیمار: ببخشید آقای دکتر! دست‌های

من مدام می‌لرزند. لطفاً کمک کنید.

دکتر: بگو ببینم شما قهوه زیاد مصرف می‌کنید؟

بیمار: نه آقای دکتر! متأسفانه بیشترش روی زمین

می‌ریزد.

جواب سرگرمی‌ها:

جواب ۱: جمع هر کدام از اعداد حتی به صورت

تکراری هم ۳۰ نخواهد شد.

جواب ۲: ۲ دایره؛ دایره‌ی بالا و در ردیف پایین،

دایره‌ی وسط جایه‌جا می‌شود.





من خطم و هر جا که باشم
می سازم آن جا شکل ها را
هم خط یک رنگین کمانم
هم خط ساحل، موج دریا

گاهی کف دستم، کف پا
یا خط یک ریل قطارم
گاهی شکسته، منحنی، تیز
گاهی بلند و تاب دارم

از خر به سرعت می توانم
یک لحظه گورخر بسازم
یا کوه های تیز و پر شیب
بالای این دفتر بسازم

وقتی نباشم شکل و تصویر
یا نیست یا با نقطه چین است
بی من هزاران برگ خالی
در دفتر گرد زمین است

تصویرگر: شیرین شیخی

خط

دنیل اریکو
ترجمه ی آزاد: روجا صداقتی



پس باید...

● کله ژوبرت

به مامان گفتم: «اجازه می دهی بروم توی حیاط بازی کنم؟»
مامان گفت: «باشد ولی قبلش باید اتاقت را جمع کنی.»
گفتم: «خب پس شما هم باید برای شام کوکوسیب زمینی درست کنی.»
مامان گفت: «پس تو هم باید سیب زمینی ها را پوست بگنی.»
گفتم: «خب پس شما هم باید کیک پیزی.»
مامان اخم کرد و گفت: «تواز کی یاد گرفتی این طوری باید کنی؟ مگر نمی بینی کار دارم؟ پس تو هم باید بعد از انجام این کارها به حیاط بروی و بازی کنی؟»

* نقاشی این داستان را می توانی خودت روی یک برگ کاغذ بکشی، برای ما بفرستی و جایزه بگیری.

● تصویرگر: شیوا ضیایی

اسفند ۱۳۹۴

بچه‌های زرنگ

○ سپیده حامدی



بچه‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند و در دو سمت زمین بازی می‌ایستند. در هر دو طرف زمین توپ یا وسایلی به تعداد مساوی چیده می‌شوند. توپ‌ها و وسایل باید در گروه‌ها، متفاوت باشند تا با هم اشتباه نشوند. با شروع بازی بچه‌های گروه یک، توپ و وسایل خود را به زمین گروه دو و گروه دو، توپ‌های خود را به زمین گروه یک منتقل می‌کنند.

بعد از ۲ تا ۳ دقیقه با اعلام مربی، بازی متوقف می‌شود و هر گروهی که تعداد بیشتری از وسایل یا توپ‌هایش را جا به جا کرده باشد، برنده است.

سؤال های بی جواب

علیرضا متولی

پس برای جواب بعضی از سؤال ها باید دانش کافی داشته باشیم. شاید برایت سؤال باشد که چرا صورت مادر بزرگ چین و چروک دارد؛ اما صورت تو صاف است؟ جواب این سؤال را یک دکتر پوست و مو به خوبی می داند. هر چند خودت هم می توانی در کتاب ها جواب آن را پیدا کنی. سؤال هایی هم هستند که ممکن است هیچ وقت جوابی برای آن ها پیدا نکنی. چون جواب بسیاری از سؤال ها را فقط خدا می داند.

من هم وقتی به سن تو بودم، مثل تو سؤال های زیادی داشتم. هنوز هم پاسخ بسیاری از پرسش هایم را پیدا نکرده ام. می دانی چرا؟ برای این که هنوز دانش انسان ها برای پیدا کردن پاسخ بسیاری از سؤال ها کافی نیست. به این سؤال دقت کن: «آیا در آسمان ها و کره های دیگر هم موجودات دیگری زندگی می کنند؟» دانشمندان، سال ها است برای رسیدن به جواب این سؤال، مطالعه کرده اند؛ اما تا امروز هنوز پاسخی برای آن پیدا نکرده اند.

* پدر و مادر، مرتبی مهربان! با سپاس از شما، لطفاً بچه ها را به ارسال پرسش هایشان تشویق فرمایید.



آب پاک و سالم

محمد کرام‌الدینی

ما به راحتی به آب تصفیه شده و پاک دسترسی داریم؛ ولی در همین لحظه در دنیا کودکان زیادی هستند که به آب آشامیدنی پاک دسترسی ندارند. آب آشامیدنی این کودکان به نمک‌ها یا میکروب‌های مختلف، یا مواد ناپاک دیگر آلوده است.

شما می‌توانید دستگاه ساده‌ای بسازید و با آن، حتی از آب شور دریا هم مقداری آب پاک و تصفیه‌شده برای آشامیدن به دست آورید.

وسایل مورد نیاز:

- یک کاسه‌ی بزرگ آب شور
- یک لیوان برای جمع‌آوری آب پاکیزه
- یک کیسه فریزر
- یک کش حلقه‌ای
- یک تکه سنگ



۱. درون یک کاسه مقداری آب آشامیدنی و نمک بریزید و خوب هم بزنید تا آب شور به دست آید.
۲. بعد یک لیوان را در وسط کاسه بگذارید، طوری که سطح آب کاسه پایین‌تر از لیوان باشد.
۳. با یک نایلون فریزر روی کاسه را بپوشانید و با کش حلقه‌ای آن را ثابت کنید. توجه داشته باشید لبه‌های کاسه کاملاً زیر نایلون باشد و از آن فاصله نداشته باشد.
۴. یک تکه سنگ را وسط نایلون بگذارید؛ به طوری که مرکز آن کمی به طرف پایین فرو برود و به لیوان نزدیک شود.
۵. دستگاهی را که ساخته‌اید در آفتاب قرار دهید و حدود نیم ساعت صبر کنید.





۶. به دستگاه نزدیک شوید و آن چه مشاهده می کنید یادداشت کنید.
۷. چند ساعت بعد مقداری آب در لیوان جمع می شود. آیا می توانید قطره های آبی را که زیر نایلون جمع شده اند، ببینید؟
۸. کمی از آب را بچشید. آیا شور است؟ این آب از کجا آمده است؟

چه اتفاقی می افتد؟

انرژی آفتاب فقط آب را تبخیر می کند. نمک ها و مواد دیگری که در آب آلوده وجود دارند، تبخیر نمی شوند. بنابراین، آبی که از این بخار به صورت قطره هایی در زیر در لیوان جمع می شود، آب پاک و بدون نمک و آلودگی است.

نیایش من، لباس و نقاشی ام

بین و بساز

طراح: فاطمه رادپور
اجرا: حنا حبیبی

وسایل مورد نیاز: کاغذ و مقوای رنگی، چسب مایع، قیچی، نخ، ماژیک، بلوز جلو بستهای سفید و در صورت نیاز وسایل نقاشی یا تصاویر مجلات.

ابتدا موضوع خود را انتخاب کنید. بهتر است موضوع شما متحرک باشد؛ مانند، دوچرخه، موشک، بالن، ماشین.

موضوعات را می‌توانید نقاشی کنید و یا با کاغذ رنگی بسازید و دور آن‌ها را برش دهید. دو طرف آن‌را سوراخ کنید و به کمک نخ از گردن خود آویزان کنید.

برای این که شکل‌ها بهتر دیده شوند پوشیدن بلوز سفید مناسب‌تر است. حالا با حرکت دادن نخ‌ها تصویر دوچرخه و دوچرخه‌سوار به حرکت در می‌آیند.



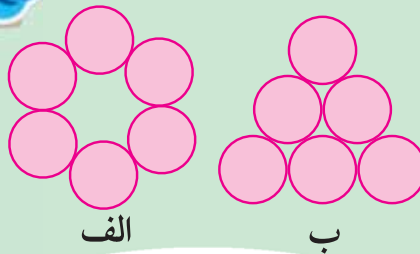


بازی و سرگرمی



۱ آیا می‌توان با جمع پنج رقم از این اعداد به جواب ۳۰ رسید؟
(۱-۳-۵-۷-۹-۱۱-۱۳-۱۵)
تکرار اعداد هم اشکالی ندارد.

$$\bigcirc + \bigcirc + \bigcirc + \bigcirc + \bigcirc = 30$$



۲ شکل الف را با ۶ دایره‌ی هم‌اندازه ساخته‌ایم حداقل چند دایره را باید جابه‌جا کنیم تا شکل ب ساخته شود؟

۳ بهاره نیکخواه آزاد

۳

۶. کفش سربازهاست.
۷. مخالف لاغر.
۸. زمین پارکها پوشیده از آن است.
۹. در زمان‌های قدیم از آن آب می‌کشیدند.
۱۰. نوشیدنی داغ.

۱. در شهر بازی سوار آن می‌شویم.
۲. در صفحه‌ی سرگرمی مجله‌ها پیدا می‌شود.
۳. پرنده‌ی بهاری است.
۴. در مسافرت به همراه خود می‌بریم.
۵. وقتی که شب می‌شود، روشن می‌کنیم.

جدول

							۱
							۲
							۳
							۴
							۵
							۶
							۷
							۸
							۹
							۱۰

● اگر نکته‌ی این جدول را پیدا کنی، راحت‌تر آن را حل می‌کنی!



چرا گردن شما بلند است؟

● بهار رضایی

مامانم همیشه می‌گوید که برگ‌های بالای درختان خیلی خوشمزه است. هیچ حیوانی به جز ما دهانش به آن‌ها نمی‌رسد. ما آن‌قدر گردنمان را می‌کشیم بالا تا بتوانیم از برگ‌های خوش‌مزه آن‌جا بخوریم.

گردن بلند، ما را هم قَد درختان می‌کند. شاید اگر گردنمان بلند نبود، مجبور بودیم از درخت بالا برویم که خوب کار سختی است، ممکن است پایین بیفتیم. گردن بلند خیلی خوب است؛ اما برای خودش سختی‌هایی دارد؛ مثلاً در زمستان هیچ شال‌گردنی ما را گرم نمی‌کند!



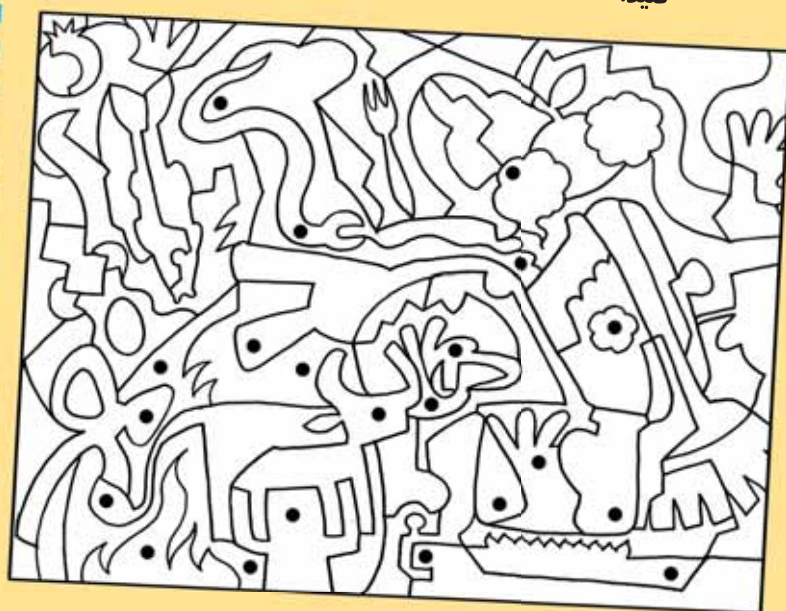
اسفند ۱۳۹۴



با شماره‌ی ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲ می‌توانی با ما تماس بگیری. یادت باشد نام و نام خانوادگی و شهر خود را بگویی.

● طرح و اجرا: سام سلماسی

۴ قسمت‌های نقطه دار را رنگ کنید.



بین دو تصویر ۱۰ اختلاف پیدا کنید.

تلافی

○ سمیه بهرامی

را خوب می‌فهمی؛ چون خودت یک لگد خورده‌ای و می‌دانی چه قدر درد دارد.»
بعد ادامه داد: «تو باید به او بگویی که دوست نداری کسی به تو لگد بزند و دیگر هیچ وقت این کار را تکرار نکند!»

وقتی به خانه رسیدم مامان پرسید: «چی شده؟ پس لبخند قشنگت کجاست؟»

جواب ندادم. چون در مدرسه یکی از بچه‌های کلاس پایم را محکم لگد کرده بود و خیلی ناراحت بودم. من هم می‌توانستم پایش را لگد کنم؛ ولی این کار را نکرده بودم و حالا پشیمان بودم!

مامان آن قدر پرسید تا بالاخره ماجرا را برایش تعریف کردم. بعد از او پرسیدم که چه کار باید می‌کردم؟

مامان گفت: «اگر از خودت بررسی آیا این کار به کسی یا چیزی آسیبی می‌رساند می‌فهمی که کارت درست است یا نادرست است؟ اگر یکی از بچه‌های مدرسه به تو لگد بزند و تو بخواهی تلافی کنی، اشتباه است؛ چون با این کار به او آسیب می‌رسانی. این

خوشمزه و خورده‌نی

مواد لازم:

- ❁ پودر بادام یک پیمانه
- ❁ پودر قند یک پیمانه
- ❁ گلاب ۳ یا ۴ قاشق
- ❁ تخم خُرفه به مقدار لازم
- ❁ شکر به مقدار لازم
- ❁ خلال پسته به مقدار لازم

شیرینی توت

با کمک بزرگ‌ترها

● زهرا اسلامی

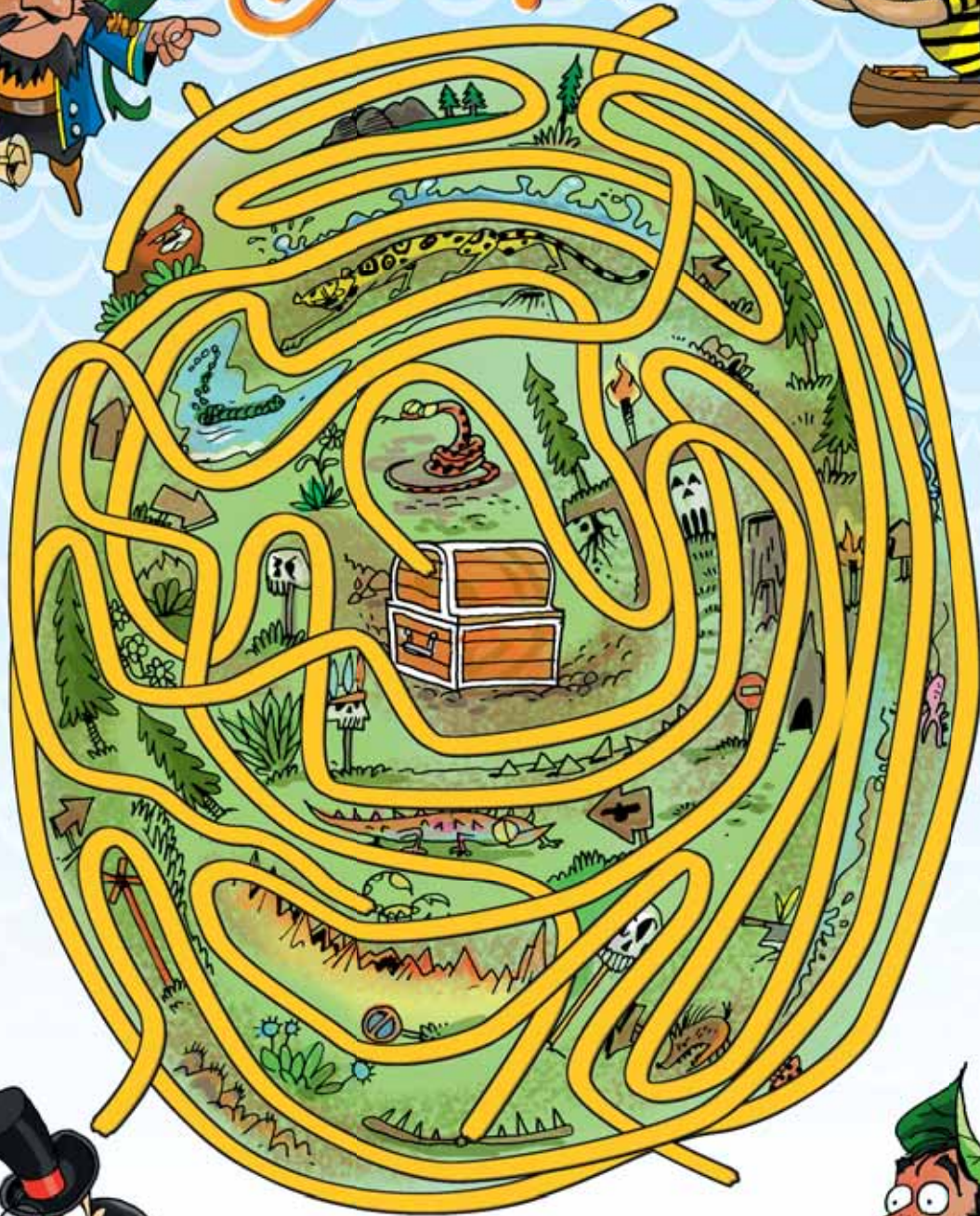
و در کف دست به شکل توت در آورید. حالا در شکر و تخم خُرفه بغلتانید و یک خلال پسته در سر آن فرو کنید. * برای این که شیرینی شاتوتی داشته باشید باید به جای گلاب از شربت غلیظ شاتوت استفاده کنید.

پودر بادام و پودر قند را در یک ظرف مخلوط کنید. گلاب را کم کم و قاشق قاشق به آن اضافه کنید. خمیر باید نه خیلی شُل، نه خیلی سفت باشد و حالت چسبندگی داشته باشد. از خمیر به دست آمده به اندازه‌ی یک فندق بردارید

نوش جان



جذبہ کی گنج



چه کسی گنج را پیدا می کند؟